

بررسی دیدگاه مستشرقان پیرامون خاستگاه

استدلالات کلامی و فرم‌های مناظره‌های

(با تأکید بر نقد آراء فان‌اس، کوک، تانوس و تریگر)

محمدسعید مؤذنی^۱

احمد بهشتی مهر^۲

احمد عابدی آرانی^۳

چکیده

از جمله محورهای تحقیقاتی مورد توجه خاورشناسان پیرامون کلام اسلامی، مسئله خاستگاه استدلالات کلامی است. برخی از مستشرقان، به‌ویژه مایکل کوک، جک تانوس و الکساندر تریگر، بر آن‌اند که الگوهای استدلالی در علم کلام اسلامی برگرفته از مناظرات مسیح‌شناسانه و متأثر از سنت‌های بیرونی است. از نظر آنان، شباهت‌های صوری میان مناظرات مسیحی و کلام اسلامی، نشانه‌ای از تأثیرپذیری مستقیم مسلمانان از آن سنت‌ها تلقی می‌شود. پژوهش حاضر باهدف ارزیابی انتقادی این دیدگاه‌ها، به بازخوانی شواهد آن پرداخته و با تحلیل تطبیقی متون اولیه اسلامی، اعتبار استدلال‌های ارائه‌شده را بررسی کرده است. یافته‌های این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، نشان می‌دهد که استدلال‌های آنها از اشکالات جدی رنج می‌برد؛ از جمله: نادیده‌نگاری نقش عقل فطری در شکل‌گیری ساختارهای مشابه، غفلت از شواهد درون‌دینی مانند مناظرات نبوی، و استقراء ناقص بر پایه شواهدی محدود و غیرقطعی. براین اساس، مقاله نتیجه می‌گیرد که شباهت‌های موجود میان سنت اسلامی و مسیحی را نمی‌توان به‌مثابه دلیل قاطع بر تأثیرپذیری کلام اسلامی تلقی کرد و بسیاری از این شباهت‌ها، قابل تبیین در چارچوب مشترکات وحیانی یا عقل فطری‌اند. در نتیجه، ادعای تأثیرپذیری بیرونی استدلالات کلامی، بدون پشتوانه کافی، فاقد اتقان علمی است.

واژه‌های کلیدی: استدلالات کلامی، مستشرقان، جوزف فان‌اس، مایکل کوک، جک تانوس، الکساندر تریگر.

۱. دانشجوی دکتر، رایانامه: saidmoazzeni@gmail.com

۲. دانشیار گروه شیعه‌شناسی دانشکده الهیات دانشگاه قم، رایانامه: a.beheshti@qom.ac.ir

a.beheshti@qom.ac.ir

۳. دانشیار فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه قم، رایانامه:

ahmadabedi@yahoo.com

علم کلام در اندیشه اسلامی حوزه‌ای از مطالعات را در برمی‌گیرد که به استدلال پیرامون بنیان‌های اعتقادی و جهان‌بینی دینی بر پایه استدلال‌های عقلی و نقلی می‌پردازد و به شبهاتی که در این زمینه ایجاد می‌شود پاسخ می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۶، ۳: ۵۷). پژوهش در حوزه‌ی مطالعاتی خاستگاه کلام اسلامی و مسائل مرتبط با آن در قرن نخست هجری، به اذعان برخی مستشرقان، با حساسیت‌ها و پیچیدگی‌های قابل توجهی همراه است (Treiger, 2016: 2). عمده‌ترین چالش در این زمینه، فقدان یا کمبود منابع اصیل و مستقل کلامی مربوط به این دوره‌ی زمانی است. همین امر موجب شده اطلاعات موجود پیرامون شکل‌گیری الهیات اسلامی و مباحث بنیادین آن در قرن اول، از دیدگاه این پژوهشگران غربی تا حد زیادی مبهم باشد (Treiger, 2016: 2) و به تعدد دیدگاه‌ها و تفاسیر گوناگون پیرامون آن دامن زند.

تحقیقات حول خاستگاه کلام در آثار شرق‌شناسان، گاه ناظر به محتوای این علم بوده و گاه به روش دیالکتیکی و فرم‌های استدلالی این علم اشاره دارد. جوزف فان‌اس (Josef van Ess) در آغاز مقاله خود با عنوان توسعه اولیه کلام (*Early Development of Kalam*) بر همین تمایز تأکید کرده و یادآور می‌شود «کلام» در معنای عام، ناظر به الهیات اسلامی در برابر فلسفه و فقه است، و در معنای خاص‌تر، به‌عنوان یک شیوه خاص استدلال و مناظره در متون اعتقادی مسلمانان به کار می‌رود (Van Ess, 2018a: 882). مقاله حاضر نیز با تکیه بر معنای دوم، به واکاوی خاستگاه شکل‌گیری فرم‌ها و ساختارهای استدلالی در علم کلام خواهد پرداخت.

بسیاری از مستشرقان، به‌ویژه در دوران اخیر، تلاش کرده‌اند منشأ این شیوه‌های استدلالی را نه در سنت اسلامی، بلکه در تأثیرپذیری از الهیات مسیحی سریانی یا فلسفه یونانی جست‌وجو کنند. آنان با تمرکز بر برخی عناصر مشترک در ادبیات مناظره‌های اسلامی و سنت‌های جدلی یونانی یا مسیحی، به دنبال یافتن ریشه‌های بیرونی این فرم‌ها بوده‌اند (Tannous, 2008: 671-716; Cook, 1980: 32-43). در این میان، پژوهشگرانی مانند مایکل کوک (Michael Allan Cook)، جک تانوس (Jack Tannous) و الکساندر تریگر (Treiger Alexander) استدلالات کلامی متکلمان نخستین را وام‌دار سنت‌های پیشاسلامی دانسته‌اند.

در مقابل، برخی دیگر از مستشرقان نظیر جوزف فان‌اس - در بخشی از پژوهش‌های خود - ریشه‌های آن را درون‌دینی *Internalist* می‌دانند (Van Ess, 2018b: 99). در قرآن کریم و احادیث، نمونه‌هایی از گفتگوهای اعتقادی و پاسخ به پرسش‌های مخالفان



دیده می‌شود که می‌تواند نشانگر آغازین صورت‌بندی‌های استدلالی در سنت اسلامی باشد. همچنین گزارش‌های تاریخی، حاکی از مناظرات پیامبر اسلام با نمایندگان ادیان و مکاتب فکری مختلف است که در منابع روایی و تفسیری بازتاب یافته است (طبرسی، ۱۴۰۳، ۱: ۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ۱: ۳۴۱).

نگارنده پس از بررسی و استقرای گسترده در میان آثار مستشرقان، جوزف فان‌اس، مایکل کوک، جک تانوس و الکساندر تریگر را به‌عنوان برجسته‌ترین چهره‌هایی شناسایی کرده است که به‌طور خاص به خاستگاه استدلال‌های کلامی در اسلام پرداخته‌اند. آثاری چون *The Origins of Kalam* از مایکل کوک و *Origins of Kalam* نوشته الکساندر تریگر از شاخص‌ترین مطالعاتی‌اند که به بررسی شکل‌گیری ساختارهای استدلالی در علم کلام پرداخته و کوشیده‌اند منشأ این ساختارها را نه در درون سنت اسلامی، بلکه در بسترهای الهیاتی مسیحی و فلسفی یونانی جست‌وجو کنند.

با وجود این تلاش‌ها، آنچه در حوزه پژوهش‌های موجود به‌وضوح احساس می‌شود، فقدان یک بررسی منسجم و انتقادی نسبت به مدعای تأثیرپذیری استدلال‌های کلامی در الهیات اسلامی از منابع برون‌دینی است. تاکنون تحقیق مستقلی که به نقد روشمند این دیدگاه‌ها بپردازد، نگاشته نشده است. آنچه در این زمینه وجود دارد، صرفاً برخی مطالعات ناظر به موضوعات نزدیک یا مرتبط با بحث است؛ از جمله مقاله‌ی «جریان کلام شامی در قرن اول هجری بین نفی و اثبات» که به بررسی نظریه‌ی پیدایش نحله‌ی خاص از کلام اسلامی در شامات تحت تأثیر سنت مسیحی پرداخته است، اما به مسأله خاستگاه ساختارهای استدلالی و الگوهای مناظره‌ای اشاره‌ای ندارد. همچنین در پژوهشی با عنوان «کلام اسلامی؛ عوامل و زمینه‌های پیدایش» تمرکز اصلی بر بررسی اصالت علم کلام به مثابه دانشی مستقل در درون سنت اسلامی است، بدون آن‌که به خاستگاه روش‌های استدلالی آن به‌صورت خاص پرداخته شود.

این خلأ پژوهشی، انگیزه اصلی نگارش تحقیق حاضر را شکل داده است؛ تلاشی برای ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های مستشرقان درباره منشأ ساختارهای استدلالی در علم کلام، و دفاع از ظرفیت‌های درون‌دینی و عقلانی سنت اسلامی در تولید و توسعه الگوهای استدلالی.

این تحقیق می‌کوشد تا با تمرکز بر پرسش‌های زیر، در این خلأ علمی گامی بردارد:
 چه نقدهایی بر ادعای تأثیرپذیری استدلال‌های کلامی از منابع و الگوهای برون‌دینی - آن‌گونه که برخی از مستشرقان ادعا کرده‌اند - وارد است؟ آیا تشابهات صورتی در فرم‌های مناظراتی، دال بر تأثیرپذیری محتوایی است؟

در این نوشتار، ابتدا به بررسی دیدگاه مستشرقان در این باره پرداخته و در ادامه به تحلیل انتقادی آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱. بررسی دیدگاه مستشرقان پیرامون خاستگاه استدلال‌های کلامی

بررسی آرای مستشرقان نشان می‌دهد که در خصوص خاستگاه استدلال‌های کلامی در اسلام، اتفاق نظر قاطعی میان آنان وجود ندارد. در حالی که برخی، نظیر جوزف فان‌اس در بخشی از پژوهش‌های خود، ریشه‌های آن را درون‌دینی می‌دانند (Van Ess, 2018b: 99)، اکثریت قابل توجهی از محققان این حوزه، عوامل بیرونی را سرچشمه‌ی اصلی این استدلال‌های معرفی می‌کنند. در ادامه، به بررسی مهم‌ترین این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱. دیدگاه اول: جوزف فان‌اس (درون‌دینی انگاری خاستگاه استدلال‌های کلامی)

فان‌اس را بی‌شک می‌توان مهم‌ترین محقق در زمینه‌ی تحقیقات مرتبط با خاستگاه الهیات اسلامی دانست. دیدگاه او در آثار اولیه‌اش را می‌توان طبق آنچه مایکل مورونی (Michael Gregory Morony) بیان کرده است "درون‌دینی" تعبیر کرد (Morony, 1984: 646). وی معتقد است به طور کلی الهیات اسلامی به‌عنوان ابزاری برای بحث و مناظره با کافران شکل نگرفت بلکه به‌عنوان یک مبحث درون‌دینی برای پرداختن به دغدغه‌های داخلی مسلمانان نخستین پدید آمد (Van Ess, 2018b: 101). او برای تأیید این نظریه، به بررسی اسنادی می‌پردازد که به ادعای خود قدیمی‌ترین متون کلامی موجود هستند. این اسناد شامل دو متن ضد قَدَری از حسن بن محمد حنفیه و عمر بن عبدالعزیز، و همچنین رساله‌ای از حسن بصری در باب اختیار انسان می‌باشد. البته پس از تحقیقات او اعتبار این اسناد توسط محققان بعدی مانند کوک (Cook, 1980: 32) و مادلونگ (Madelung, 2007: 108) به شدت زیر سوال رفت و همین امر باعث شد فان‌اس دیدگاه اولیه خود را در خصوص این متون تعدیل نماید و بپذیرد که احتمالاً اثبات اعتبار این متون ممکن نیست.

باین حال دیدگاه او در مورد خاستگاه استدلال‌های کلامی ترکیبی از رویکردهای درون‌دینی و برون‌دینی است و بر تعامل بین آموزه‌های اسلامی و میراث فکری پیش از اسلام تأکید دارد. تحلیل‌های فان‌اس در دو اثر کلیدی او به زبان‌های آلمانی (۱۹۷۴) و انگلیسی (۱۹۷۷) ارائه شده‌اند که تفاوت‌های ظاهری در آنها موجب بروز اختلافاتی در رابطه با دیدگاه او شده است (Cook, 1980: 32). برای درک دقیق دیدگاه فان‌اس در خصوص خاستگاه استدلال‌های کلامی، ضروری است هر دو اثر آلمانی و انگلیسی او مورد توجه و تحلیل قرار گیرند.

الف) دیدگاه درون دینی فان‌اس (بر اساس نسخه انگلیسی)

فان‌اس در مقاله انگلیسی خود با عنوان (*The Beginnings of Islamic Theology*)، بر نقش محوری قرآن و بستر فرهنگی مدینه در شکل‌گیری استدلال‌های کلامی تأکید می‌کند و از تقلیل‌دادن خاستگاه کلام صرفاً به تأثیرپذیری از منابع خارجی، به‌ویژه الهیات مسیحی، خودداری می‌کند. او دو نکته کلیدی را مطرح می‌سازد:

الف) اهمیت مدینه به‌عنوان مرکز تبادلات فکری

ب) قرآن به‌عنوان منبع ساختارهای استدلالی

طبق دیدگاه او مدینه، نه نقطه‌ای منزوی، بلکه مرکز پویای تبادلات فکری بود (*Van Ess, 2018a: 886*) که از طریق تجارت و گفت‌وگو، با فلسفه‌ی یونانی و الهیات مسیحی در تعامل قرار داشت و این تعاملات، بستری برای توسعه شیوه‌های کلامی فراهم می‌نمود. فان‌اس همچنین قرآن را منبعی محوری برای ساختارهای استدلالی می‌بیند؛ آیاتی با ساختار جدلی «قُل» مانند مناظرات پیامبر (ص) با مشرکان و اهل کتاب، نشان‌دهنده‌ی ذاتی بودن مناظره و اقناع عقلی در دعوت اسلامی است (*Van Ess, 2018a: 886*). در نهایت، فان‌اس استدلال‌های کلامی را ادامه‌ی منطقی سنت‌های پیشین در چارچوب آموزه‌های قرآنی می‌داند و بر ذخیره‌ی مشترک ایده‌ها تأکید می‌کند که مسلمانان با تکیه بر آموزه‌های خود و در تعامل با آن، شیوه‌های استدلالی خاص خویش را توسعه دادند (*Van Ess, 2018b: 99*). او بر وجود یک فضای فکری مشترک در سده نخست اسلام تأکید می‌کند که شامل سنت‌های فلسفی یونانی، الهیات مسیحی و سنت‌های فکری دیگر می‌شد. فضایی که در آن ایده‌ها و شیوه‌های استدلال آزادانه بین گروه‌های مختلف، از جمله مسیحیان و مسلمانان، در گردش بود. مسلمانان نیز از این فضای فکری غنی بهره‌مند شدند و با الهام از آن و با تکیه بر آموزه‌های قرآنی، روش‌های استدلالی خاص خود را توسعه دادند (*Van Ess, 2018b, 99*).

ب) دیدگاه برون دینی فان‌اس (بر اساس نسخه آلمانی)

مایکل کوک در آغاز پژوهش خود پیرامون خاستگاه کلام اسلامی، با ارائه گزارشی از دیدگاه‌های جوزف فان‌اس پیرامون خاستگاه استدلال‌های کلامی، به نکته‌ای کلیدی اشاره می‌کند:

«منشأ فرا اسلامی آن (استدلال‌های کلامی) توسط فان‌اس با صراحت زیادی در نوشته اخیر او حول یک متن اولیه کلامی مورد تأکید قرار گرفته است» (*Cook, 1980: 32*).

این نقل قول، به کتاب آلمانی فان‌اس با عنوان (*Anfänge muslimischer Theologie*) (نگاشته شده در ۱۹۷۴ و منتشرشده در بیروت در ۱۹۷۸) اشاره دارد. در این اثر، فان‌اس به‌وضوح به تأثیرپذیری کلام اسلامی از الهیات مسیحی و منابع بیرونی

صحه می‌گذارد و وام‌گیری فرم‌های مناظره در کلام اسلامی از الهیات مسیحی را مطرح می‌سازد.

او با بررسی متون اولیه کلامی، مانند پرسش‌هایی علیه قدریان منسوب به حسن بن محمد بن حنفیه، شباهت‌های ساختاری بین روش‌های مناظراتی مسلمانان و مسیحیان را برجسته می‌سازد.

فان‌اس به عباراتی مانند «اگر بگویید... ما می‌گوییم...»¹ در متون کلامی اسلامی اشاره می‌کند که مشابهت آشکاری با فرمول‌های دیالکتیکی در آثار مسیحیانی مانند یوحنا دمشقی (*John of Damascus*) و جاستین شهید (*Justin Martyr*) دارد. وی معتقد است این فرمول‌ها از زمان آباء کلیسا وجود داشته‌اند.

فان‌اس به سنت طولانی نوشته‌های مسیحی اشاره می‌کند که به مؤمنان (اهل ایمان از مسیحیان) آموزش می‌دادند چگونه از عقاید خود دفاع کنند. او معتقد است مسلمانان با الهام از متونی مانند «گفتگو با ترايفون يهودی» (*Dialogue with the Jew Tryphon*) اثر جاستین شهید، «مناظره مسلمان و مسیحی» (*Dispute of the Saracen and the Christian*) اثر یوحنا دمشقی و «پاسخ اوريجين به لوگوس حقیقی» (*Origen's reply to the Alethes logo*) اثر سلسوس (*Celsus*) روش‌های استدلالی خود را توسعه دادند.

مایکل کوک، با مقایسه‌ی دو اثر جوزف فان‌اس (نسخه‌های آلمانی و انگلیسی)، به اختلاف ظاهری موجود در دیدگاه او درباره‌ی خاستگاه کلام اسلامی اشاره می‌کند. در حالی که نسخه‌ی آلمانی (۱۹۷۴) صراحتاً از تأثیر الهیات مسیحی سخن می‌گوید، نسخه‌ی انگلیسی (۱۹۷۷) بر تأثیرات درون‌دینی تأکید ورزیده و از اشاره‌ی مستقیم به تأثیر بیرونی خودداری می‌کند. کوک این دوگانگی را ناشی از ملاحظات زمینه‌ای و تفاوت مخاطب می‌داند، نه تغییر دیدگاه بنیادین فان‌اس (*Cook, 1980: 32*). به باور کوک، دیدگاه اصلی فان‌اس همان است که در نسخه‌ی آلمانی منعکس شده و بر تأثیرپذیری سنت کلامی اسلام از مسیحیت تأکید دارد، هر چند برخی پژوهشگران بعدی، از جمله الکساندر تریگر (*Treiger, 2016: 2*) و مایکل مورونی (*Morony, 1984: 646*)، عمدتاً با تکیه بر نسخه‌ی انگلیسی، دیدگاه او را درون‌دینی تفسیر کرده‌اند.

¹ "if you say ... we say..."

۲-۱. دیدگاه دوم: مایکل کوک (ریشه‌یابی استدلال‌های کلامی در مناظرات مسیح

شناسانه قرن هفتم سریانی)

مایکل کوک که تحقیقات فان‌اس در این زمینه را غنی نمی‌دانست (Cook, 1980: 33) پس از او با تمرکز بر متون مسیحی سریانی، فرضیه تأثیرپذیری مستقیم را بسط داد. وی که به دلیل نظرات خاصش در مورد حقیقت اسلام - خصوصاً نظریه هاجریسم (*Hagarism*) که در آن حقیقت اسلام را به‌عنوان یک دین آسمانی منکر شده بود (Nemoy, 1978: 179) - چهره‌ای شناخته‌شده در میان اسلام‌شناسان غربی است، در اینجا نیز سعی می‌کند با بررسی متون غیر اسلامی به نشانه‌هایی دست یابد که اثبات می‌کند ویژگی‌های استدلال‌های کلامی مسلمانان در مناظرات مسیح شناسانه قرن هفتم سریانی ریشه داشته و از این طریق خاستگاه علم کلام را برون دینی قلمداد کند. وی در مقاله خود پیرامون ریشه استدلال‌های کلامی در اسلام با عنوان خاستگاه‌های کلام (*The Origins of Kalam*) که در سال ۱۹۸۰ منتشر کرده است تحقیق خود را با جمله‌ای گویا آغاز می‌کند:

این امر که فرم مناظراتی کلام مسلمانان وام‌گرفته از الهیات مسیحی است، به‌هیچ‌وجه پوشیده نیست (Cook, 1980: 32).

کوک با این جمله، ادعای خود را مبنی بر تأثیرپذیری استدلال‌های کلامی از الهیات مسیحی بر پایه اجماعی نانوشته در میان مستشرقان استوار می‌سازد. او معتقد است روش‌های استدلالی در الهیات اسلامی، به‌ویژه سبک‌های مناظره‌ای، ریشه در سنت‌های الهیاتی مسیحی دارد.

وی سعی می‌کند برای اثبات مدعای خویش با تمرکز بر روی برخی از ویژگی‌های خاص استدلال‌های کلامی و دنبال کردن آن‌ها در ادبیات مناظره‌ای مسیحیان سریانی آن روزگار، به سرنخ‌هایی دست یابد. این متون شامل پرسش‌های مسیح‌شناسانه‌ای است که طبق ادعای کوک می‌توان نمونه‌های شبیه به آن را در اسناد ضد کالسدونی (یعقوبی)^۱ سریانی نیز یافت و همگی یک خصوصیت مشترک دارند که با یک سؤال دوگزینه‌ای شروع می‌شوند. این سؤال بدین نحو است: (آیا شما X را قبول دارید، بله یا خیر؟ و یا شما X را قبول دارید یا Y را؟) سپس بحث در مورد احتمالات را ادامه می‌دهد (اگر بگویند X

۱. یعقوبیان، فرقه‌ای از مسیحیان بودند که عمدتاً در نواحی غربی سوریه سکونت داشتند و به آموزه "تک‌طبعی" (مونوفیسیتسم) در باب ماهیت مسیح معتقد بودند. علت نام‌گذاری این گروه، غالباً به انتساب آنان به یعقوب بزدعی (*Jacob Baradaeus*)، یکی از رهبران برجسته و اثرگذار این مکتب، بازمی‌گردد (ابوزهره، محمد، ۲۰۰۶، ج ۱، ص ۱۷۷).

باید پرسید...؛ و اگر بگویند Y باید پرسید... تا نهایتاً یا نظر مخالف را رد کند یا نشان دهد نظر وی موافق نظر پرسشگر است.

کوک بیان می‌کند روش استدلالی متکلمان مسلمان در متون اولیه کلامی که در آن‌ها الگوهای مشابه (ان قال... فیقول له، اگر بگوید X باید این‌گونه جواب داد. ^۱...) وجود دارد شباهت زیادی به همان روند استدلالی مسیحیان دارد (Cook, 1980: 37). همین شباهت باعث شده او نتیجه‌گیری کند که سبک کلام از لحاظ ظاهر شبیه دستاورد دوران شقاق مسیح‌شناختی (*Christological Schism*) است. از سوی دیگر کوک، تاریخ این پرسش‌های مسیح‌شناسانه را متعلق به نیمه دوم قرن هفتم می‌داند لذا احتمال این‌که مسیحیان تحت تأثیر کلام اسلامی این نحوه استدلال را فراگرفته باشند کاملاً منتفی می‌داند (Cook, 1980: 40).

طبق آنچه کوک ادعا کرده است این الگوها احتمال دارد توسط مسلمانانی که با مسیحیان به مناظره می‌نشستند فراگرفته شده و سپس به علمای مسلمان منتقل و یا اینکه توسط برخی از مسیحیان مسلط به مناظره که بعدها مسلمان شده بودند به مسلمانان رسیده باشد (Cook, 1980: 41).

۳-۱. دیدگاه سوم؛ جک تانوس ("فرضیه مسیحیان عرب" و تکمیل نظریه کوک) در راستای تکمیل فرضیه مایکل کوک مبنی بر شباهت استدلال‌های کلامی مسلمانان (الگوی "ان قال... فیقول له...") با مناظرات مسیحی قرن هفتم، جک تانوس پژوهش‌هایی ارائه داده که به نظر می‌رسد مؤید ادعای کوک است. تانوس با معرفی یک اسقف عرب ضد کلسدونی به نام جرج و تمرکز بر سه نامه سریانی او، تأکید می‌کند که این نامه‌ها نیز همان سبک پرسش‌های دوگزینه‌ای (*Disjunctive questions*) موردنظر کوک را بازتاب می‌دهند. تانوس نشان می‌دهد استدلال‌های جرج، برگرفته و حتی در مواردی تکرار واژه به واژه نمونه‌های سریانی شبهات مسیح‌شناسی یونانی قرون ششم و هفتم است (Tannous, 2008: 685-707).

او این فرم‌های مناظراتی را نمونه‌هایی از ژانری می‌داند که پس از شورای کلسدون (*Council of Chalcedon*) در میان مسیحیان شرق مدیترانه و خاور نزدیک رواج یافت. این سبک پرسش و پاسخ، دست‌کم از اوایل قرن ششم میلادی در میان مسیحیان سریانی زبان، در زمان سیمئون بیت آرشام (*Simeon of Beth Arsham*)، مورد استفاده بوده و

۱. متن عربی که کوک به آن تمسک کرده است، عبارت است از: "اخبرونا آلخیر اراده الله بهم فوضعها فیهم ام الشر اراد بهم؟ فان قالو: «الخير اراده بهم» فيقال لهم: «و كيف ذلك و قد جعلها و قد علم انهم لا يتشعرون بها و انها لا تكون الا في مضرتهم». و ان زعموا انه جعلها فيهم ليضرم انتقض عليهم قولهم."

بدین ترتیب، یک زمینه مسیحی روشن برای این نامه‌ها وجود دارد (Tannous, 2008: 707).

تحلیل تانوس از نامه‌های جرج حاکی از آن است که وی با طرح سؤالات دوگزینه‌ای، مواضع کلسدونی‌ها را به چالش می‌کشد؛ به این صورت که طرف مقابل را با دو گزینه مواجه می‌سازد که انتخاب هر یک، یا برای پرسش‌کننده قانع‌کننده نیست و یا در راستای نظریه خود او قرار می‌گیرد. این سبک، شباهت انکارناپذیری به تکنیک دیالکتیکی رایج در کلام اسلامی دارد.

از دیدگاه تانوس، جرج و همتایانش، پلی میان سنت‌های یونانی، سریانی و عربی ایجاد کردند که به شکل‌گیری کلام اسلامی یاری رساند. تحقیقات او نشان می‌دهد محیط مسیحیان عرب، به‌ویژه یعقوبیان سوریه و عراق، مناسب‌ترین بستر برای انتقال فنون مناظرات کلامی به جامعه مسلمانان و به طور کلی‌تر، برای شبیه‌سازی سنت‌های مسیحی در صدر اسلام بوده است. او معتقد است این الگوهای مناظراتی می‌توانستند به‌آسانی از طریق قبایل عرب مسیحی تحت سیطره کلیسای جرج، از سریانی به گنجینه مناظراتی مسیحی و سپس به اعراب مسلمان منتقل شده و در تکوین آنچه که به نام کلام اسلامی شناخته شد، اهمیت قابل توجهی کسب کنند.

مقایسه سبک استدلالی کوک و تانوس

مایکل کوک و جک تانوس هر دو بر این باورند که اسلوب و سبک استدلال‌های کلامی مسلمانان متأثر از الهیات مسیحی بوده است. هر دو پژوهشگر برای اثبات این مدعا، به واکاوی نمونه‌هایی از استدلال‌های موجود در متون مسیحیان سریانی قرن اول پرداخته‌اند. باین‌حال، تانوس نقش تکمیل‌کننده دیدگاه کوک را ایفا می‌کند؛ او با افزودن بر دامنه استقراء و تبیین کیفیت ورود این سبک مناظراتی به دنیای اسلام، به فرضیه کوک استحکام بیشتری می‌بخشد.

کوک تنها به شناسایی چند سند سریانی با ویژگی‌های استدلالی کلامی بسنده کرده بود. اما تانوس با تحقیقات خود، این سبک را به‌عنوان یک ژانر مناظراتی رایج و تثبیت‌شده در میان مسیحیان، به‌ویژه در سوریه قرون ششم و هفتم، معرفی کرد. این گستردگی، احتمال قرارگرفتن مسلمانان در معرض چنین سبک مناظراتی را به طرز چشمگیری افزایش می‌دهد.

نقطه قوت دیگر کار تانوس، تمرکز او بر شخصیت اسقف جرج، اسقف سه قبیله مسیحی عرب (عقولایی، توعایی، تنوخیایی) است. این قبایل که در قرن ششم به مسیحیت گرویده بودند (Morony, 1984: 374-79)، در نخستین مناظرات میان

مسلمانان و مسیحیان حضور داشتند. تانوس با طرح فرضیه‌ی مسیحیان عرب (Arab Christian hypothesis) نقص تحقیق کوک را برطرف کرده و تبیین می‌کند که چگونه محیط مسیحیان عرب، به‌ویژه یعقوبیان در سوریه و عراق، به مناسب‌ترین بستر برای انتقال فنون مناظرات کلامی از سریانی به اعراب مسلمان تبدیل شده است. این تبیین، اشکال مایکل مورونی را بر استدلال کوک (در خصوص عدم وضوح نحوه‌ی ورود این فنون به اسلام) مرتفع می‌سازد (Morony, 1984: 646).

در نهایت، درحالی‌که کوک بر اصالت مسیحی استدلالات کلامی رایج در میان متکلمان مسلمان قرن اول تمرکز داشت، تانوس تلاش خود را بر چگونگی ورود و رواج این شیوه‌های استدلالی در جهان اسلام معطوف کرده است. این رویکرد مکمل، فهم عمیق‌تری از پیوندهای فکری میان سنت‌های کلامی مسیحی و اسلامی ارائه می‌دهد.

۴-۱. دیدگاه چهارم: الکساندر تریگر (تمرکز بر نقش بافت اجتماعی)

الکساندر تریگر، همسو با مایکل کوک و جک تانوس، معتقد است استدلال‌های کلامی در اسلام ریشه در مناظرات مسیح‌شناسانه دارند و سپس تحت‌تأثیر بافت اجتماعی مسیحیان عراق و سوریه وارد فضای فکری اسلامی شده‌اند (Treiger, 2016: 1). او ظهور الهیات اسلامی را در محیطی غنی از ادیان و مکاتب گوناگون تحلیل می‌کند؛ جایی که مسیحیان، زرتشتیان، بودائیان، یهودیان، مانویان و بی‌دین‌ها در سرتاسر خاورمیانه پراکنده بودند. در چنین بستری، حکومت نوپای اسلامی، که در اقلیت قرار داشت، می‌کوشید موقعیت سیاسی و دینی خود را تثبیت کند و از این رو، اعتقادات دینی تازه‌مسلمانان نیز در تعامل تنگاتنگ و فضای بحث و مناظره با این گروه‌ها شکل گرفت (Treiger, 2016: 4).

تریگر بر این باور است که نادیده‌گرفتن این بستر تاریخی و فرهنگی، منجر به دیدگاه‌های ناقصی در باب خاستگاه کلام می‌شود. از نگاه او، کسانی که خاستگاه کلام و فرم‌های مناظراتی آن را درون‌دینی می‌پندارند، یا از شرایط محیطی مسلمانان در برخورد با غیرمسلمانان آگاهی کافی ندارند، یا اگر مانند فان‌اس، به حضور اکثریت مسیحی در جامعه اموی واقف بوده‌اند، اما ارتباطات مذهبی بین این دو گروه را ضعیف تلقی کرده‌اند (Treiger, 2016: 4). در واقع، تریگر معتقد است این دیدگاه درون‌دینی ناشی از نادیده گرفتن شواهد متعددی است که بر وجود چنین تعاملات عمیقی میان مسلمانان و مسیحیان، به‌ویژه در زبان سریانی، دلالت دارد.

۲- تحلیل انتقادی دیدگاه مستشرقان پیرامون منشأ استدلالات و الگوهای مناظره‌ای در کلام اسلامی

بررسی دیدگاه مستشرقان پیرامون خاستگاه استدلالات کلامی نشان می‌دهد این دیدگاه‌ها اغلب بر نوعی تاریخ‌گرایی افراطی، تحمیل الگوهای بیرونی، و غفلت از بافت و حیانی و درون‌دینی تعالیم اسلامی استوار است. در این چارچوب، برخی کوشیده‌اند با استناد به قرینه‌های زبانی، مشابهت‌های ساختاری و شواهدی عمدتاً ظنی، ریشه استدلالات کلامی مسلمانان را در مناظرات مسیح‌شناسانه یا سنت فلسفی یونانی بیابند. حال آنکه این قرائن، بیشتر در حد شواهدی غیرمستقیم (*circumstantial evidence*) باقی می‌مانند و از قدرت اثباتی لازم برای تأیید چنین مدعای بزرگی برخوردار نیستند. اتکای بیش از حد به قیاس‌های صوری، در کنار بی‌توجهی به ریشه‌های قرآنی، روایی و اجتماعی استدلالات کلامی، موجب شده این نظریات، بیش از آنکه بازتاب کشف علمی باشند، محصول یک الگوی تبیینی تحمیلی باشند. در ادامه، به مهم‌ترین اشکالات روش‌شناختی و محتوایی این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۱. نقد روش شناختی؛ ناتمام بودن مقدمات و مغالطه در استنتاج

یک استدلال، مترتب بر اثبات چندین مقدمه است که گاه مستدل، به بیان همگی آن‌ها نمی‌پردازد. حذف برخی مقدمات و عدم توجه به آن‌ها گاهی محصول وضوح و آشکارگی آن‌هاست. این همان است که در دانش منطق، تحت عنوان "قیاس مضمّر" و در برخی موارد، "قیاس ضمیر" نام‌گذاری می‌شود (مظفر، ۱۴۲۷، ۱: ۲۵۱). اما گاهی عدم تبیین همگی آن‌ها به جهت غفلت مستدل و یا چه‌بسا تمعد وی بر خلط واقع باشد که در این صورت، به راحتی ممکن است استدلال را تبدیل به مغالطه سازد (طوسی، ۱۳۶۷، ۱: ۲۹۴) و به نحوی استدلال‌کننده و یا مخاطب را به نتایج ناصحیح و ناصواب برساند. از این رو ضرورت دارد جهت بررسی و واکاوی یک استدلال، تمام مقدمات آن احصاء گردد تا به‌خوبی دانسته شود که آیا نتیجه، در پی احراز تمام مقدمات، صورت پذیرفته است؟

یکی از مهم‌ترین ضعف‌های روش‌شناختی در تحلیل مستشرقان، به‌ویژه در آراء مایکل کوک و جک تانوس، آن است که استدلال آنان در اثبات تأثیرپذیری استدلالات کلامی اسلامی از الهیات مسیحی، بر مقدماتی استوار شده که تنها بخشی از آن‌ها به‌روشنی تبیین شده و بسیاری دیگر یا مغفول مانده یا به‌صورت مبهم فرض گرفته شده‌اند.

بازسازی منطقی استدلال کوک و تانوس نشان می‌دهد که حداقل شش مقدمه باید برای اثبات ادعای ایشان احراز شود، از جمله:

۱. استفاده مسلمانان از فرم مناظراتی «إن قال... فيقول له...» در قرون دوم به بعد؛
 ۲. فقدان این فرم در سنت اسلامی پیش از آن دوره؛
 ۳. رواج همین سبک در سنت‌های مسیحی قرن هفتم؛
 ۴. عدم تأثیرپذیری مسیحیان از قرآن و فضای اسلامی؛
 ۵. تعامل و تأثیرپذیری مستقیم مسلمانان از سنت‌های مسیحی؛
 ۶. انحصار یا دست‌کم برجستگی بالای این فرم خاص در سنت کلامی اسلامی.
- درحالی‌که بررسی آثار این مستشرقان، نشان می‌دهد آنان تنها به برخی از این مقدمات یعنی مقدمه اول و بخشی از مقدمه سوم پرداخته و بدون اثبات بقیه، نتیجه‌ای کلی و قاطع اتخاذ کرده‌اند. این در حالی است که به لحاظ منطقی، اثبات چنین نتیجه‌ای، منوط به تحقق تمام مقدمات فوق است؛ بنابراین، حتی در فرض پذیرش شواهد آنان در محدوده‌های محدود، باز هم رسیدن به نتیجه‌ای فراگیر مبنی بر تأثیرپذیری کلی استدلالات کلامی اسلامی از الهیات مسیحی، فاقد توجیه منطقی و علمی است.

۲-۲. نقدهای معرفت‌شناختی

برخی از اشکالات وارد بر دیدگاه مستشرقان، ناظر به جنبه‌های معرفت‌شناختی تحلیل‌های آنها است که منجر به برخی قضاوت‌های نادرست درباره خاستگاه استدلالات کلامی شده است. در این زمینه، دو خطای محوری زیر در رویکرد آنها قابل بررسی است:

۲-۲-۱. نادیده گرفتن نقش عقل فطری در شکل‌گیری ساختارهای مشابه (امکان

تأثیر هر دو مکتب از عقل فطری و مبادی غیر اکتسابی)

یکی از کاستی‌های بنیادین در تحلیل برخی مستشرقان، از جمله مایکل کوک و جک تانوس، غفلت از امکان شکل‌گیری الگوهای استدلالی مشابه در بسترهای متفاوت، بدون لزوماً وجود رابطه علی و تأثیرپذیری مستقیم است. این دسته از محققان، با فرض وجود تشابه فرمی میان مناظرات مسیحی قرن هفتم و فرم‌های رایج در کلام اسلامی نظیر ساختار «إن قال... فيقول له...»، نتیجه می‌گیرند منشأ این الگوها در سنت الهیاتی مسیحی نهفته است.

اما استدلال آنان عملاً بر نوعی «سبر و تقسیم» نارسا استوار است؛ بدین معنا که با محدود کردن احتمالات به دو فرض (تأثیر مسلمانان از مسیحیان یا بالعکس) و رد فرض دوم، تلاش می‌کنند فرض نخست را اثبات‌شده جلوه دهند. این در حالی است که احتمال

سومی نیز به سادگی قابل طرح است؛ این که هر دو سنت به صورت مستقل، از منبعی مشترک یعنی «عقل فطری» و شیوه‌های اندیشیدن مبتنی بر منطق طبیعی بشر بهره گرفته باشند.

چنان که اهل منطق تصریح کرده‌اند، قواعد بنیادین استدلال از جمله ساختار قیاس و پرسش‌های دوگزینه‌ای، نه ابداع فیلسوفان، بلکه تدوین و تبیین نهادینه شده ساختارهای اندیشیدن فطری انسان‌اند. همان‌گونه که انسان، فارغ از جغرافیا و سنت دینی‌اش، قادر است با بهره‌گیری از منطق بدیهی، به سامان دادن گفت‌وگوی نقادانه بپردازد، شباهت‌های صوری در استدلال نیز می‌تواند محصول این بنیان عقلانی مشترک باشد؛ نه لزوماً نشانه تأثیرپذیری تاریخی.

از همین رو، صرف وجود ساختار مشابه در مناظرات اسلامی و مسیحی، نه دلیل کافی برای الگوگیری است، و نه دال بر انتقال فرهنگی. حتی بر فرض پذیرش دوگانگی احتمالات، استدلال زمانی تمام خواهد بود که نفی تأثیرپذیری مسیحیان از مسلمانان، به صورت مستند اثبات گردد. در حالی که در تحلیل مستشرقان، این نفی نه مستند است و نه مورد تبیین، بلکه به عنوان فرض بدیهی و غیر قابل مناقشه تلقی شده است.

همچنین چنانچه ادعا شود این سبک از استدلالات کلامی، میان مسیحیان و برخی فرق اسلامی - مانند مسلمانان ساکن شامات - مشترک بوده، اما در میان متکلمان عراق و شرق جهان اسلام رواج نداشته است در حالیکه آنها نیز از عقل فطری برخوردار بوده‌اند، می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

اولاً، اثبات این ادعا که چنین سبک استدلالی در میان دیگر جریان‌های کلامی اسلامی وجود نداشته، با توجه به نمونه‌های مشابه موجود در قرآن و روایات، بسیار دشوار است؛ زیرا وجود ساختارهای استدلالی مشابه در منابع اصیل اسلامی، عمومیت این سبک را در میان مسلمانان تقویت می‌کند.

ثانیاً، امور فطری نیز ممکن است به دلیل عوامل بیرونی، مورد غفلت واقع شوند. چنان که در تاریخ اندیشه، نمونه‌هایی از غفلت یا حتی انکار بدیهیات عقلی دیده شده است؛ که این امر غالباً ناشی از تأثیرات منفی نظام‌های آموزشی، شرایط اجتماعی یا زمینه‌های فرهنگی خاص بوده است.

افزون بر این، برخی افراد ممکن است بر اثر تربیت‌های ناصحیح یا شرایط محیطی ناسالم، به تدریج از فطرت اصیل خود فاصله گرفته و دچار نوعی «فطرت ثانوی» شوند؛ حالتی که در آن، گرایش‌های فطری دگرگون شده و از مسیر طبیعی خود منحرف می‌گردند. این مسئله می‌تواند دلیل فقدان یا کم‌رنگی برخی جلوه‌های فطری، از جمله ساختارهای عقلانی مشابه، در جوامع یا جریان‌های فکری خاص باشد.

در نهایت، همان‌گونه که مایکل مورونی به‌درستی یادآور شده، صرف کشف تشابهات صوری، بدون تبیین دقیق سازوکار تاریخی و اجتماعی انتقال آن‌ها به فضای اسلامی، نمی‌تواند اثبات‌کننده رابطه علی میان این دو سنت باشد. (Morony, 1984: 646) از این منظر، استدلال کوک و تانوس، اگرچه از حیث ظاهری منسجم به نظر می‌رسد، اما از درون، دچار خلأ معرفت‌شناختی جدی و فقدان بدیل‌سنجی عقلانی است.

۲-۲-۲. غفلت از ریشه‌های وحیانی مشترک

یکی از نکات مغفول در پژوهش‌های مستشرقان پیرامون خاستگاه استدلالات کلامی در اسلام، نادیده‌گرفتن احتمال تأثیرپذیری هم‌سان این دو آیین از ساختارهای وحیانی مشترک است. بسیاری از خاورشناسان، با تمرکز صرف بر روابط تاریخی یا تعاملات فرهنگی میان ادیان، این فرضیه بنیادین را نادیده گرفته‌اند که اسلام و مسیحیت، به‌عنوان دوشاخه از سنت ابراهیمی، ممکن است در پرتو آموزه‌های مشترک وحیانی به شیوه‌های استدلالی مشابهی دست‌یافته باشند، بی‌آنکه لزوماً از یکدیگر تأثیر پذیرفته باشند.

قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد هر دو آیین، استدلالات خود را بر پایه‌ای الهیاتی بنا کرده‌اند که ریشه در گفتمان پیامبران پیشین دارد. به‌عنوان نمونه، روایت مشهور اسلامی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: "ما در دین خدا بر پایه گفتمان هفتاد پیامبر، جدل می‌کنیم" («تَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا» طبرسی، ۱۴۰۳، ۱: ۱۵) گواهی است بر این که نظام استدلالی مسلمانان ادامه منطقی سنت پیامبرانی است که پیام واحد الهی را در ادوار مختلف تبلیغ کرده‌اند. از این منظر، تشابهات میان استدلالات کلامی مسیحیان و مسلمانان می‌تواند بازتابی از همان «خمیرمایه وحیانی» مشترک باشد که در طول تاریخ، در قالب زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت تجلی یافته است. نکته تعیین‌کننده آنجاست که مستشرقان، با تقلیل تحلیل خود به الگوهای تأثیرگذاری افقی (مانند نفوذ فلسفه یونانی یا گفت‌وگوی میان‌مذهبی)، از توجه به محور عمودی وحی — که خود، زنجیره به‌هم‌پیوسته‌ای از انبیاء و شرایع الهی است — غافل مانده‌اند. این غفلت، منجر به برداشتی ناقص شده است که در آن، همگرایی‌های کلامی، یا به «تقلید» یک‌سویه تفسیر می‌شود یا صرفاً به‌عنوان پدیده‌ای تصادفی تلقی می‌گردد. حال آنکه اگر وحدت غایی منابع وحیانی را به‌عنوان پیش‌فرضی جدی در نظر بگیریم، تشابهات یادشده نه تنها عجیب نیست، بلکه امری طبیعی و حتی ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۳. نقد تاریخی و متنی؛ وجود شواهد از کار بست فرم‌های مناظراتی در

کلام پیامبر اسلام

یکی از شالوده‌های استدلال کوک، اتکای او بر وجود ساختاری خاص در مناظرات مسیحیان سریانی قرن هفتم میلادی است؛ ساختاری که بر پرسش‌های دوگزینه‌ای بنا شده و با فرض «اگر گفتند X، پاسخ Y را باید داد...» پیش می‌رود. او با کشف نمونه‌هایی مشابه در متون اولیه کلام اسلامی، نتیجه می‌گیرد که مسلمانان این فرم را از سنت مسیحی برگرفته‌اند (Cook, 1980: 40).

اما این نتیجه‌گیری، با شواهد روشنی از درون سنت اسلامی، به چالش کشیده می‌شود. بر اساس گزارش‌های معتبر، پیامبر اسلام در مناظرات خود با پیروان دیگر ادیان، دقیقاً از همین الگوی استدلالی بهره گرفته است. نمونه‌ای شاخص از آن، گفت‌وگوی آن حضرت با گروهی از مسیحیان است که در آن، پرسش‌های مرحله‌به‌مرحله و مبتنی بر فرض‌های متقابل، نظام استدلال را شکل می‌دهد. حضرت خطاب به آنان می‌فرماید:

«اگر مقصودتان این است که قدیم، حادث شده است، محال گفته‌اید. اگر مقصودتان این است که حادث، قدیم گشته، باز محال است و اگر صرفاً مقصود شما تکریم عیسی علیه السلام است، پس وقوع حادث را پذیرفته‌اید» (حسن بن علی رضی الله عنه، ۱۴۰۹: ۵۳۲).

این مناظره، ساختار منطقی مشابهی با مناظرات مسیحیان دارد؛ بنابراین، الگویی که کوک آن را «وام‌گرفته» از سنت مسیحی می‌پندارد، در واقع ریشه‌ای در سنت نبوی دارد و در همان سده نخست هجری، در قالب تعالیم پیامبر اسلام نمود یافته است.

تفاوت بنیادین این نقد با نقد پیشین در آن است که نقد قبل، بر فرض فقدان شواهد در منابع اسلامی نیز، استنتاج کوک را غیرموجه می‌دانست؛ اما در اینجا، شواهد ایجابی و مستند از سنت نبوی، اساس فرضیه تأثیرپذیری از مسیحیت را از بنیان متزلزل می‌سازد. به عبارت دیگر، آنچه کوک به‌عنوان نشانه‌ای از اقتباس تلقی کرده، در منابع اسلامی، پیشینه‌ای کهن‌تر و مستقل دارد.

۲-۴. نقدهای منطقی و مفهومی

یکی دیگر از حوزه‌هایی که نقدهای جدی به تحلیل‌های این دسته از مستشرقان وارد می‌سازد، ناظر به خطاهای منطقی و مفهومی در تحلیل آن‌ها است؛ خطاهایی که از عدم تفکیک دقیق مفاهیم، درک نادرست از ساختارهای استدلالی و تعمیم‌های شتاب زده در بررسی الگوهای مناظره‌ای صورت گرفته است. در این چارچوب، دو خطای محوری قابل بررسی است:

۱-۴-۲. خلط میان «ماهیت علم کلام» و «الگوهای مناظره»

تعیین اینکه متکلمان اسلامی از چه الگویی برای اثبات دعای خود و ابطال دعای دیگران استفاده می‌کردند گرچه به لحاظ روش‌شناسی از اهمیت نسبی برخوردار است، اما هیچ‌گاه ماهیت علم کلام با «نوع روش به‌کارگرفته‌شده» گره نخورده است. علم کلام مبتنی بر دفاع عقلانی از دین در جامعه اسلامی شکل گرفته است و مهم‌ترین خاستگاه آن را باید در دو امر جستجو کرد:

یک) خصوصیت آموزه‌های اسلام: تطبیق‌پذیری حداکثری این آموزه‌ها با درک عقلی از ساحت‌های مختلف هستی به‌گونه‌ای که بالقوه انسان حکیم و بهره‌مند از درک و اندیشه، به دفاع از آن روی می‌آورد.

دو) ترغیب اسلام به دفاع عقلانی از دین: امر به تعقل و تفکر، و دعوت به گفتگو در آیات مختلف توصیه‌شده است و استفاده از «حکمت و جدال احسن» در مهم‌ترین سند دین اسلام توصیه شده است.

در پی همین دستورات گسترده بود که از همان روزهای آغازین دعوت اسلام، مباحثات و دیالوگ‌های علمی فراوانی رخ داد که پاره‌ای از آن‌ها در قرآن و اخبار نبوی منعکس شده است. پرسش‌های مختلفی که پیرامون مبدأ و معاد و نیز شبهاتی که در این زمینه مطرح می‌شود در کنار پاسخ‌های قرآن و رسول اکرم -صلی‌الله‌علیه و آله - همه نشان از تحقق یک جهاد اندیشه‌ورزانه در محیط ظهور اسلام دارد که اگر آن روز نام دانش کلام بر آن ننهاده‌اند لکن تردیدی نیست که هر آنچه بود حقیقت و جوهر دانش کلام بود.

بیان این مطلب، از آن جهت اهمیت دارد که مبدا بر فرض کشف خاستگاه یکی از الگوهای مناظراتی، مدعی کشف خاستگاه یک دانش یا کل استدلالات کلامی شویم. برفرض که یکی از الگوهای مناظراتی مسلمانان، برگرفته از سبک مناظراتی در الهیات مسیحی باشد نمی‌توان نتیجه گرفت که اساساً تمام استدلالات کلامی مسلمانان - آن‌چنان‌که از برخی مستشرقان مانند کوک و تانوس مطرح شد - ریشه در الهیات مسیحی دارد. (Cook, 1980: 32)

از این‌رو باید میان چند سؤال تفکیک کرد:

الف) چرا گفتگوهایی میان مسلمانان و ایشان و دیگر گروه‌های رقیب در باب «خدا، دین و...» شکل گرفته است؟

ب) به لحاظ ماده، گفتگو و مناظره‌های مسلمانان از چه منابعی بهره می‌گرفته است؟

ج) به لحاظ صورت، شکل گفتگوی مسلمانان چگونه بوده است؟

تمام آنچه کوک و تانوس، درصدد اثبات آن هستند برفرض که اثبات شود، صرفاً پاسخ به بخشی از پرسش سوم است که البته آن‌هم با اشکالات عدیده مواجه است که قبلاً به آن اشاره شد و در ادامه بیشتر تبیین خواهد شد. افزون بر نکات پیش‌گفته، حتی در صورت اثبات تأثیرپذیری یکی از فرقه‌های اسلامی از سبک استدلالی رایج در سنت مسیحی، نمی‌توان این تأثیر را به تمام جریان‌های کلامی اسلامی تعمیم داد.

۲-۴-۲. منحصر دانستن استدلال‌های کلامی در یک فرم مناظراتی خاص

کلام، دانشی تک‌روشی نیست که استدلال در آن منحصر در یک روش خاص باشد بلکه دانشی است که عالمان آن برای اثبات مدعای خود از استدلال‌های مختلف و فرم‌های مناظراتی متعدد بهره می‌برند (برنجکار، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۳). با توجه به اینکه تمام انواع استدلال‌های مباشر و نیز استدلال غیرمباشر قیاسی یقین‌آورند و همچنین استقراء نیز در صورتی که تام یا استقراء ناقص معلل باشد به یقین منتهی خواهد شد لذا متکلم با نظر گرفتن موضوع محل بحث از برخی از آن‌ها بهره می‌برد. در حقیقت موضوع علم کلام، شناخت خداوند و صفات ذاتی و فعلی او و به طور کلی اعتقادات اسلامی است (سبحانی، ۱۳۹۷، ۱: ۳۷) و غایت این علم نیز اموری مانند؛ خداشناسی تحقیقی، اثبات موضوعات فرا مادی سایر علوم دینی، ارشاد مسترشدان و الزام معاندان، دفاع از اصول و عقاید دینی است (سبحانی، ۱۳۹۷، ۱: ۳۸) لذا با توجه به موضوع و غایت علم کلام روش استدلال در این علم نیز متفاوت خواهد بود و چه از نظر صورت و چه از نظر ماده منحصر در روش خاصی نیست. از همین روی، منحصر دانستن روش استدلال‌های کلامی در یک روش خاص، ناشی از عدم شناخت کافی است. قرآن در زمینه دعوت به یکتاپرستی، سه شیوه را پیشنهاد داده است که عبارت‌اند از: روش حکمت (برهان)، موعظه حسنه (خطابه)، جدال احسن (جدل) چنانکه فرمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل: ۱۲۵).

نتیجه این‌که حتی اگر تحقیقات کوک و تانوس تمام باشند، صرفاً نشان می‌دهد تنها یک فرم از استدلال‌های موجود در علم کلام در متون مسیحی یافت شده و یا مسلمانان تحت تأثیر آن بوده‌اند؛ ولی هرگز به‌طور کلی نمی‌تواند مثبت این امر باشد که خاستگاه استدلال‌های کلامی ریشه در الهیات مسیحی دارد.

تفاوت ماهوی این نقد با نقد پیشین، در این است که در نقد پیشین، تمرکز بر این بود که نمی‌توان از کشف خاستگاه صورت استدلال‌های کلامی - با توجه به اینکه هر استدلالی متشکل از صورت و ماده است - خاستگاه اصل دانش کلام یا کل استدلال‌های کلامی را کشف نمود. اما تمرکز این نقد، بر محور این مطلب است که از کشف خاستگاه

یک یا دو فرم مناظراتی نمی‌توان مدعی کشف خاستگاه تمام فرم‌های مناظراتی کلام شد؛ بنابراین وجه اشتراک هر دو نقد، تعمیم بی‌اساس است؛ اما موضوع تعمیم در هر کدام متفاوت است.

افزون بر آنچه گفته شد تعمیم ناصواب دیگری نیز در اینجا نهفته است؛ کوک سعی فراوانی می‌کند تا از یک متن خاص به یک نتیجه کلی دست یابد که فرم مناظراتی کلی رایج در میان مسلمانان و مسیحیان چگونه بوده است. او به‌صرف یافتن یک یا دو متن در راستای مدعایش بی‌درنگ آن را به‌مثابه یک استقرای تام در نظر گرفته، و یک قاعده کلی را مطرح می‌کند. این نوع استنتاج‌ها بر اساس استقراءهای بسیار ناقص‌اند که به‌هیچ‌وجه دارای ارزش و اعتبار علمی نیستند.

۲-۵. نقدهای صوری و ساختاری

در آخرین سطح از نقدها، می‌توان به برخی از اشکالات صوری و ساختاری موجود در تحقیقات و نگارش‌های مستشرقان اشاره کرد. در این راستا دو خطای زیر قابل بررسی است:

۲-۵-۱. فقدان شواهد کافی حتی برای اثبات مورد خاص

طی نقد پیشین دانسته شد که در پژوهش‌های صورت‌گرفته توسط مستشرقان، عمدتاً پیرامون فرم مناظراتی خاصی ارائه شاهد و دلیل می‌شد حال آنکه مدعای آن‌ها اعم بود و در این صورت لازم است ادله را متناسب با مدعای اعم خود ارائه کنند اصطلاحاً دلیل نمی‌تواند اخص از مدعا باشد. اما آنچه در اینجا توجه را معطوف به آن می‌سازیم این است که اساساً شواهد و ادله‌ای که بر همان مورد خاص نیز اقامه‌شده است شواهد کافی نیست. این اشکال آن‌قدر به‌وضوح به چشم می‌خورد و به‌سادگی از کنار آن نیز نمی‌توان گذشت که حتی برخی مستشرقانی نیز که به لحاظ مدعا با کوک موافق بوده‌اند چنین شکلی از استنتاج را ضعیف شمرده‌اند. به‌عنوان مثال تریگر که در مدعای خود مبنی بر بیرون‌انگاری خاستگاه کلام با افرادی همچون کوک و تانوس هم‌نظر است، در مقام داوری آنچه در این زمینه به‌عنوان دلیل و شاهد ارائه‌شده است می‌نویسد:

”علی‌رغم ارزش اکتشافی و حقیقت ذاتی فرضیه مسیحی عرب تانوس، اما این فرضیه نیازمند بررسی و شواهد بیشتری است، زیرا شواهدی که در حال حاضر از آن حمایت می‌کنند عمدتاً توانایی اثبات آن را ندارند و به‌جای قرن اول/هفتم برگرفته از اواخر قرن دوم/هشتم هستند” (Treiger, 2016: 8).

۲-۵-۲. عدم التزام به استانداردهای مقاله‌نویسی

کوک و تریگر هر دو مقالاتی در خصوص خاستگاه استدلال‌های کلامی نوشته و تحقیقاتی در این باب انجام داده‌اند، اما عنوان مقاله خود را به صورت عام، خاستگاه کلام یا *(Origins of Kalam)* انتخاب کرده‌اند. این امر مخاطب را به این فکر می‌اندازد که هدف از نگارش این مقالات بررسی خاستگاه اصلی علم کلام است در حالی که آنچه مورد بررسی واقع شده است خاستگاه استدلال‌های کلامی است و در استدلال‌های کلامی نیز فقط به یک نوع خاص از استدلال اکتفا شده است.^۱ در مورد کوک این مسئله فاحش‌تر است؛ زیرا او به‌رغم نام‌گذاری مقاله خود به این نام اما تبیین نمی‌کند که درصدد اثبات یک بخش جزئی از علم کلام است در حالی که شاید عنوان مناسب برای مقاله او می‌توانست (*a possible origin of one of the styles of debating in Kalam*) یعنی "خاستگاه احتمالی یکی از سبک‌های مناظراتی در کلام" باشد. اشکال مایکل مورونی ناظر به همین مطلب است. وی در حالی که در مقام نقد فان‌اس در مورد خاستگاه استدلال‌های کلامی به مقاله کوک اشاره می‌کند، نقدی به شیوه عنوان‌نگاری کوک کرده و ابراز می‌کند که چنین عنوانی برای مقاله او اشتباه است و بهتر بود کوک عنوان مقاله خود را "خاستگاه احتمالی..." می‌گذاشت (Morony, 1984: 646).

نتیجه‌گیری

در بررسی خاستگاه ساختارهای استدلالی و فرم‌های مناظره‌ای در سده نخست اسلام، مستشرقان تلاش کرده‌اند با تمرکز بر شباهت‌های صوری میان متون مسیحیان سریانی و ادبیات مناظره‌ای متکلمان مسلمان، تأثیرپذیری مستقیم این ساختارها از الهیات مسیحی را اثبات کنند. چهره‌هایی همچون مایکل کوک، جک تانوس، فان‌اس (در برخی آثارش) و الکساندر تریگر، با اتکا بر شواهدی محدود و بعضاً قابل مناقشه، کوشیده‌اند ساختارهای پرسش و پاسخ، جدل، و دیالوگ‌های کلامی مسلمانان را برگرفته از سنت جدلی متکلمان سریانی قرن هفتم میلادی معرفی کنند. با این وجود، تحلیل دقیق شواهد و ارزیابی روش‌شناختی پژوهش‌های آنان نشان می‌دهد که چنین رویکردی نسبت به خاستگاه استدلال‌های کلامی، در واقع نوعی تحمیل الگوهای مفهومی و روش‌شناختی غربی بر سنت اسلامی به شمار می‌آید.

۱. البته تریگر در مقدمه مقاله خود کوشیده تا پژوهش خود را به‌واسطه توضیحی که در مقدمه ذکر کرده است از این اشکال مبرا کند. در همین راستا، وی ابتدا به تبیین دو معنا پیرامون کلام پرداخته و بیان کرده است که طبق یک معنا مراد از کلام، استدلال‌های کلامی است و در ادامه به ذکر این نکته پرداخته است که مرادش در این مقاله همین معنا از کلام است لکن همچنان این شیوه انتخاب عنوان همچنان با این اشکال مواجه است که می‌تواند به مغلوط و واژگون جلوه دادن واقعیت در ذهن مخاطب بیانجامد.

باید توجه داشت که صرف وجود شباهت در فرم‌های گفت‌وگو یا سبک استدلالی میان مسلمانان و مسیحیان الزاماً به معنای تأثیرپذیری تقلیدی نیست؛ زیرا چنین ساختارهایی ممکن است ناشی از فضای مشترک مناظره‌ای و ضرورت‌های عقلی و زبانی آن عصر بوده باشد. در چنین فضایی، گفت‌وگو، دفاع، و چالش‌های الهیاتی میان ادیان، به شکل‌گیری قالب‌های مشترک کمک می‌کرد، بی‌آنکه لزوماً وابستگی محتوایی یا تقلید ساختاری در کار باشد.

مطابق دیدگاه مختار نگارنده، در مواجهه با ادعای مستشرقان باید تفکیکی روشن میان اشتراک در قالب و استقلال در هویت قائل شد. متکلمان مسلمان ممکن است در برخی قالب‌های مناظره‌ای از فضای رایج عصر خود تأثیراتی اجتناب‌ناپذیر پذیرفته باشند، اما این امر نه به معنای وابستگی فکری است و نه نشان‌دهنده غیراصیل بودن دستگاه عقلانی کلام اسلامی. بلکه برعکس، بهره‌گیری از ابزارهای رایج و سازگار با عقلانیت اسلامی، نشانه‌ای از پویایی و قدرت بازتولید گفتمان اسلامی در تعامل با جهان اطراف است.

در نهایت، حتی برخی مستشرقان نظیر تریگر نیز اذعان دارند که به دلیل محدود بودن منابع، فقدان شواهد قاطع، و چندلایه بودن بسترهای گفت‌وگویی آن دوران، نمی‌توان درباره منشأ دقیق این ساختارها به نتیجه‌ای قطعی رسید. به همین جهت، او نیز با احتیاط، سخن از احتمال تأثیر می‌گوید، نه قطعیت آن. همین تردید نشان می‌دهد که نظریه منشأ برون‌دینی ساختارهای مناظره‌ای، هنوز از اتقان لازم نزد مستشرقان برخوردار نیست و تا اثبات قطعی آن فاصله‌ای بسیار وجود دارد. براین اساس، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: ساختارهای استدلالی در کلام اسلامی، اگرچه در تعامل با فضای مناظره‌ای گسترده‌تری شکل گرفتند، اما ریشه در درون سنت اسلامی دارند؛ سنتی که باتکیه بر وحی، عقل و دغدغه‌های دفاع از ایمان، دستگاهی عقلانی پدید آورد که بهره‌گیری از فرم‌های گفت‌وگو را به خدمت اهداف توحیدی و اعتقادی خود گرفت.

۱. قرآن کریم
۲. ابوزهره، محمد، ۲۰۰۶، *محاضرات فی النصرانیة*، حلب: مرکز الانماء الحضاری.
۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۵، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: بنیاد بعثت.
۴. برنجکار، رضا، ۱۳۹۱، *روش‌شناسی علم کلام: اصول استنباط و دفاع در عقاید*، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۵. حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، ۱۴۰۹، *التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام*، قم: مدرسه الامام المهدی علیه السلام.
۶. سبحانی، محمدتقی، ۱۳۹۷، *معارف و عقاید ۳*، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، دفتر تدوین متون درسی.
۷. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳، *الاحتجاج*، مشهد: نشر المرتضی.
۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، *مجموعه آثار شهید مطهری*، تهران: انتشارات صدرا.
۹. مظفر، محمد رضا، ۱۴۲۷، *المنطق*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۱۰. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۱۳۶۷، *اساس الاقتباس*، تهران: دانشگاه تهران.
11. Cook, Michael, ۱۹۸۰, "The Origins of Kalām." *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London* ۴۳ (۱): ۳۲-۴۳
12. Madlung, W. ۲۰۰۷. "Early Islam between Myth and History: Al-Hasan al-Baṣrī (d. ۷۲۸/۱۱۰CE) and the Formation of His Legacy in Classical Islamic Scholarship." *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* ۷۰(۱): ۱۵۷-۶۰
13. Morony, Michael G, ۱۹۸۴, *Iraq after the Muslim Conquest*, Princeton, New Jersey, Princeton University Press.
14. Nemoy, Leon, ۱۹۷۸, Crone-Cook's 'Hagarism' *The Jewish Quarterly Review* ۶۸(۳). University of Pennsylvania Press, Center for Advanced Judaic Studies, University of Pennsylvania.
15. Tannous, Jack, ۲۰۰۸, *Between Christology and Kalam? The Life and Letters of George, Bishop of the Arab Tribes, Piscataway, NJ: Gorgias Press.*
16. Treiger, Alexander, ۲۰۱۶, *Origins of Kalam*, The Oxford

Handbook of Islamic Theology. Oxford University Press.

17. Van Ess, Josef, ۲۰۱۸a, "Early Development of Kalam." In Islamic History and Civilization. Vol. ۳. Brill.
18. ۲۰۱۸, ———b, "The Beginnings of Islamic Theology." In Islamic History and Civilization. Vol. ۳. Brill.